

سکولارسازی^۱ و سکولارزدائی^۲ در نظریه روابط بین‌الملل

مجتبی عبدخدایی^۳

استادیار گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران
(تاریخ دریافت ۹۷/۸/۱۲ - تاریخ تصویب ۹۸/۳/۱)

چکیده

در چند دهه گذشته نظریه‌های انتقادی در سیاست بین‌الملل با این باور که نقصان‌های تحلیلی این حوزه ریشه در تنگ‌نظری‌های تحلیلی جریان غالب دارد به نقد ابعاد اثبات‌گرایانه (یافت‌باورانه)، خردگرایانه، مادی‌گرایانه، و نگرش سلطه‌جویانه و استیلا طلبانه جریان رائج پرداختند و بر ضرورت تحول در جهان نگرش‌های غرب‌محورانه نظریه‌های روابط بین‌الملل و مدخلیت بخشیدن به نگرش‌های پسایافت‌باورانه، تأمل‌گرایانه، انگاره‌گرایانه و رهایی‌جویانه تأکید ورزیدند و منشأ ناتوانی تحلیلی بسیاری از نظریات را به عوامل مذکور بازگرداندند. با این وجود کمتر به این مسأله پرداخته‌اند که منشأ و ریشه ابعاد این عوامل چالش برانگیز در چه مؤلفه‌ایی بنیادین نهفته است و نسبت آن با فرایند سکولارسازی این علم چیست؟ این نوشتار با این ایده که نگاه مادی‌گرایانه به روابط بین‌الملل، که میراث حاکمیت اقتدارورزانه نگرش سکولاریستی به این عرصه است، یکی از عوامل مؤثر در پیدایش چالش‌های تحلیلی تئوری‌های موجود روابط بین‌الملل می‌باشد، تلاش می‌کند تا سهم سکولاریسم در پیدایش نقصانهای مذکور را ترسیم نموده و نشان دهد که چگونه فرایند سکولارسازی علم روابط بین‌الملل، فرصت نگاه آزاداندیشانه به تحلیل واقعیت‌های عینی را از نظریه‌های این علم بازستانده است و منشأ آنچه نظریه‌های انتقادی بر جریان غالب خرد گرفته‌اند ریشه در فرایند سکولارسازی این گرایش دارد. همچنین بیان می‌دارد که جریانهای انتقادی خود بدلیل پایبندی به سکولاریسم از آفت آن مصون نمانده‌اند.

واژه های کلیدی: سکولاریسم، نظریه‌های روابط بین‌الملل، نظریه‌پردازی، سیاست بین‌الملل، آزاداندیشی.

^۱ Secularization

^۲ Desecularization

Email: abdkhodaei.mojtaba@gmail.com

^۳ نویسنده مسئول

مقدمه

حوزه تئوری پردازی روابط بین الملل نسبت به مقوله دین در یک ناسازگاری درونی قرار گرفته است. از یک سو بخش قابل توجهی از تحولات عینی چهار دهه اخیر صحنه بین الملل ارتباط نزدیک با بازگشت مستقیم و یا غیر مستقیم دین به عرصه مناسبات سیاست بین الملل دارد. این تحولات ظرفیت قدرت آموزه‌ها و نهادهای دینی را بر مطالعات گرایش‌های مختلف این حوزه تحمیل کرده است. از سوی دیگر هیچکدام از سنت‌های نظری رائج و تئوری‌های کلان در روابط بین الملل تمایل چندانی به تحلیل دین و آموزه‌های آن بعنوان مؤلفه‌ای اساسی از خود بروز نداده و امعان نظری به فهم این تحولات نداشته، بلکه از تبیین آن قاصرند بگونه‌ای که حتی نظریه‌ای چون سازه‌انگاری که به انگاره‌ها و نقش آن اهتمام می‌ورزد از تحلیل انگاره‌های دینی در روابط بین الملل اجتناب می‌ورزد. وضعیت مذکور باعث گردیده است تا این باور پدید آید که نظریه‌های روابط بین الملل با غفلت متعمدانه نسبت به دین، دست خود را از فهم و تبیین بخش عمده‌ای از واقعیات عرصه سیاست بین الملل که مربوط به نقش بازیگران دینی و یا انگاره‌های دینی است، کوتاه نموده‌اند. بلکه فراتر، اندیشمندان علوم اجتماعی را با این پرسش مواجه ساخته است که آیا علوم اجتماعی با پذیرش حاکمیت اقتدارگرایانه سکولاریزاسیون بر خود دچار ناتوانی در تبیین و فهم بلکه مشاهده واقعیات نشده است؟

فراتر از حوزه تحلیل واقعیات عینی سیاست بین الملل، در حوزه تولید علم نیز حضور گزاره‌های قابل توجهی در منابع اسلامی نسبت به ابعاد تحلیلی روابط بین الملل، بلکه رویکرد نظام معرفت دینی به تعاملات اجتماعی در سطح کلان روابط، بگونه‌ای است که ظرفیت ارائه تبیینی متفاوت از چارچوبهای نظری کنونی را نمایانگر است و قادر است رهیافتی جدید در فهم و تبیین کنش‌ها و واکنش‌های تعاملات بین المللی ایجاد نماید، با این وجود پذیرش سیطره سکولاریسم در علم، و حضور پیش فرض فکری در میان اندیشمندان این حوزه مبنی بر ناتوانی معرفت دینی در برآورده ساختن معیارهای شدید علم، باعث رشد و نفوذ تفکر دین‌گریز در این قلمرو علمی گردیده است. به گونه‌ای که این

پرسش را فراروی اندیشمندان نهاده است که اگر نظام انگاره‌های دینی قادر است مجموعه منسجمی از آموزه‌های تبیینی در سطح نظری ارائه کرده و با ارائه منظری جدید به فهم و تبیین مسائل جاری بین الملل کمک نماید، و اگر در چارچوب تفکر و جهان بینی اسلامی به روابط بین الملل می توان راههای جایگزینی برای سازماندهی مناسب تر این دانش و فهم تعاملات اجتماعی در سطح کلان یافت، چرا اجازه این ابراز داده نمی شود؟

از طرف دیگر در چند دهه گذشته نظریه‌های انتقادی با این باور که بسیاری از نقصان‌های تحلیلی ریشه در **تنگ نظری‌های** تحلیلی جریان غالب دارد به نقد حاکمیت اثبات گرایی (یافت باوری)^۱، خردگرایی^۲، مادی گرایی^۳، و نگرش سلطه جویانه و استیلاطلبانه جریان رائج پرداختند و بر ضرورت تحول در جهان نگرش های غرب محورانه نظریه‌های روابط بین الملل و مدخلیت بخشیدن به نگرش پسا اثبات گرایی^۴، تأمل گرایی^۵، انگاره گرایی^۶ و رهایی جویانه تأکید ورزیدند و منشأ ناتوانی تحلیلی این نظریات را به عوامل مذکور بازگرداندند. با این وجود کمتر به این مسأله پرداخته شده که منشأ و ریشه ابعاد و عوامل چالش برانگیز مذکور در چه مؤلفه‌ایی بنیادین نهفته، و نسبت این عوامل با سکولارسازی روابط بین الملل چیست؟

این نوشتار در پاسخ به این پرسش که موانع فهم آزاداندیشانه در تحلیل سیاست بین الملل، خصوصاً در قلمرو تحلیل دین، خواه بعنوان پدیده اجتماعی و خواه به عنوان نظام فکری، چیست؟ و نقش سکولاریسم در آن کدام است؟ به بررسی این ایده می پردازد که نگاه مادی گرایانه به روابط بین الملل، که میراث حاکمیت اقتدارورزانه نگرش سکولاریستی به این عرصه است، یکی از عوامل مؤثر در پیدایش چالش‌های تحلیلی تئوری‌های موجود روابط بین الملل است. بر این اساس تلاش می کند تا سهم سکولاریسم در

¹ Positivism

² Rationalism

³ Materialism

⁴ Post Positivism

⁵ Reflectivism

⁶ Ideationalism

پیدایش نقصان‌های مذکور را ترسیم نموده و نشان دهد که چگونه فرایند سکولارسازی^۱ علم روابط بین‌الملل، فرصت نگاه آزاداندیشانه به تحلیل واقعیت‌های عینی را از نظریه‌های این علم بازستانده است. همچنین با مروری بر ساختار معرفتی و اجتماعی دانش روابط بین‌الملل و تحلیل تنگناهای تحلیلی این دو ساختار، که نشأت یافته از تعصب‌ورزی و فقدان آزاداندیشی علمی است، به پیامد این تنگناها در فهم تحلیل دین در سیاست بین‌الملل می‌پردازد.

در ادامه نخست جایگاه سکولارسازی روابط بین‌الملل و فرایند سکولارزدایی از این دانش را به اختصار مرور نموده، سپس ابعاد مورد انتقاد توسط جریانهای انتقادی در نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل را بررسی می‌کنیم. در گام بعد به منشأ برخی نقصانهای تحلیلی این حوزه پرداخته و تأثیر فرایند سکولارسازی روابط بین‌الملل در ابعاد مذکور را مورد توجه قرار داده و دلالت‌های سکولاریستی نظریه‌های روابط بین‌الملل در پیدایش و یا رشد ابعاد مورد نقد جریان انتقادی یعنی اثبات‌گرایی، مادی‌گرایی، عقل‌گرایی سودانگار و استیلاطلبی سلطه‌ورزانه را تحلیل می‌نمائیم و در نهایت با نقد انگاره‌گرایی، ناتوانی رویکردهایی که در صدد خلاصی از بحران‌های تحلیلی جریان غالب برآمده را ترسیم کرده و نقش سکولاریسم در این ناتوانی را بیان خواهیم نمود.

۱- سکولاریسم^۲ بمثابه ایدئولوژی

قبل از هر چیز لازم به ذکر است فرایند سکولار شدن علم در مغرب زمین، در ابتدا بمعنای رهایی دانش از مفروضات و مبانی فرانظری حاکم بر افکار اصحاب کلیسا بود. مفروضاتی که نه لزوماً دینی و برخاسته از تعالیم وحیانی، بلکه ریشه در باورهای ارباب کلیسا برای تثبیت موقعیت اجتماعی خود داشت. نظام فکری خاصی که پشتوانه ساختار شکل یافته از منافع پادشاهان رومی و ارباب کلیسای کاتولیک و مبتنی بر هنجارهای رومی و غربی بود. (عبدخدائی، ۱۳۸۲) در بعد اجتماعی معاهده وستفالیای باعث به رسمیت شناخته

^۱ Secularization

^۲ Secularism

شدن کنارگذاری کلیسا از سازماندهی واحدهای نظام بین الملل گردید و از آنجا که دین و کلیسا یکسان تلقی می‌گردیدند، این جداسازی به معنای به حاشیه رفتن دین از ساماندهی نظام بین‌الملل تعبیر گردید. اما واقعیت امر این بود که اساساً مسیحیت به عنوان دین رائج در مغرب زمین هیچگاه مدعی ساماندهی اجتماعی و یا مشارکت سیاسی نبود. بلکه از ابتدا مسیحیت رومی ساخته و پرداخته ائتلاف امپراطوری روم و ارباب کلیسا و ثمره تقسیم قدرت میان آنان بود. ائتلاف امپراطوری رو به اضمحلال روم و نیازمند کسب مشروعیت، و مسیحیانی که با بحران بقا و امنیت دست و پنجه نرم می نمودند در نهایت با تفکیک قدرت حوزه نفوذ ارباب کلیسا و شاهان رومی به بار نشست و کلیسا به ادعای پولس مبنی بر دستور مسیح برای «تحویل دنیا به قیصر» گردن نهاد (Tamimi, 2000: 14). از این روست که یورگنس مایر معتقد است «ایده مبتنی بر سکولار بودن سیاست نه تنها به لحاظ فرهنگی، اروپایی است بلکه دقیقاً به مسیحیت تعلق دارد» (Juergensmeyer, 1993: 17) و به تعبیر وان لیوون: «فرهنگ سکولار ... هدیه مسیحیت به جهان بود» (Juergensmeyer, 1993: 18). اما این همزیستی مسالمت آمیز، در مقطع خاصی از زمان با تضعیف موقعیت اجتماعی و قدرت ارباب کلیسا، به نفع پادشاهان خاتمه یافت و این نهاد اجتماعی به حاشیه رانده شد و فرایند سکولارسازی، چیزی جز به حاشیه رانده شدن نهاد کلیسا نبود. از این رو از ابتدا جهان اسلام، سکولاریسم را امری مرتبط با خود تلقی نمی‌کرد و به تعبیر برنارد لوئیس: «در گذشته مسلمانان اندیشه جدایی دین از دولت را به مسخره گرفته و معتقد بودند که این ایده نوعی علاج مسیحی برای بیماری مسیحی است و ربطی به مسلمانان و جهان آنان ندارد» (Snyder, 2011: 77). و به همین دلیل فرایند سکولارسازی در مغرب زمین، فرایند حذف و به حاشیه راندن کلیسا، و تنزل این نهاد از جایگاه مرکزیت ساماندهی امور اجتماعی به نهادی اجتماعی و بخشی از نظام اجتماعی بود اما در جهان اسلام سکولارسازی عملاً فرایند به حاشیه راندن دین اسلام در فرایند نوسازی^۱

¹ Modernization

تعبیر گردید که به نوعی مساوی با الحاد، و حذف تعالیم الهی و اساس دین، و نه صرفاً مخالفت با یک نهاد اجتماعی دینی، بود.

در ادامه با پیشروی فرایندهای دین‌ستیز و مصالحه آنان با شاهان خودکامه اروپا، سکولاریسم تبدیل به ایدئولوژی برای حذف اساس دین و امر قدسی و متعالی، و سکولاریزاسیون فرایند اجتناب ناپذیر مدرنیزاسیون تعریف گردید. در این جلوه هر چند سکولاریسم ابتدا بعنوان تفکری مطرح گردید که نمایانگر تلاش برای کنار گذاشتن دین از حوزه عمومی و تنزل آن به حوزه خصوصی باور و رویه‌های فردی بود، اما به تدریج تبدیل به یک فرا ایدئولوژی یا مرام گردید که جهان بینی مشخصی را ترویج و از فرایندهای عینی سکولارسازی حمایت می‌کند. مدافعان آن بصورتی آگاهانه هرگونه فراطبیعت باوری و نهادهای نقش آفرین قائل به آن را مردود شمرده و اصول غیر دینی و یا ضد دینی را مبنای اخلاق فردی و سازمان اجتماعی دانسته و از آن حمایت می‌نمایند، و سکولارسازی فرایندی است که در آن نهادهای اجتماعی مختلف به نحو فزاینده‌ای از قالب مفروضات دینی فاصله می‌گیرند. مفروضاتی که الهام بخش، شکل دهنده، و یا حاکم بر نحوه عملکرد آنان بوده است. همچنین آگاهی‌های دینی، فعالیت‌ها و نهادهای دینی، ارزش و اهمیت اجتماعی خود را از دست می‌دهند و دین در گردش امور نظام اجتماعی به حاشیه می‌رود. (سکولاریزاسیون، ۱۳۹۳: ۶۷) (ویلسون، ۱۳۹۳: ۶۷).

۲ - سکولارسازی دانش روابط بین الملل

سیطره سکولارسازی، دانش و از جمله علم روابط بین الملل را بی‌نصیب رها نکرد. به طور معمول اندیشمندان روابط بین الملل تا دو دهه قبل، ورود مباحث دین در روابط بین الملل را روا نمی‌داشتند و طیف گسترده‌ای از استدلال‌ات بر آن ارائه می‌نمودند. تمرکز این استدلال‌ات را می‌توان در محورهای زیر برشمرد:

الف - دلائلی که بر بنیان‌های معرفت‌شناسانه و روش‌شناختی منطق علمی تأکید داشته و مدعاهای دینی را خارج از این قلمرو و یا مغایر آن می‌داند. مانند: عدم امکان آزمون‌پذیری

تجربی و عدم آزمون‌پذیری همگانی، لزوم عینی بودن مدعاهای علمی و کنارگذارن گزاره‌های ارزشی در علوم.

ب - دلائلی که روابط بین‌الملل را علمی مدرن، بر پایه تعاملات واحدهای مدرن دانسته و بر این باور بود که گزاره‌های دینی ناظر به دنیای مدرن نبوده و حتی گزاره‌های حاکی از کنش و واکنش‌های اجتماعی در سطح کلان آن نمی‌تواند ناظر به عصر مدرن بوده باشد که ماهیتی متفاوت از دنیای پیش مدرن دارد. نه تنها پیش فرض این دلیل مبتنی بر عدم پذیرش امکان، آن است که دین بتواند نقشی برای همه اعصار و امصار تعریف نماید، بلکه نقش ادیان را محدود به زمان خود می‌داند.

ج - دلائلی که تأکید بر لزوم پایبندی روابط بین‌الملل بر سکولاریسم دارد. خطی که در پایان جنگ‌های سی‌ساله و معاهدات وستفالیایی^۱ و آغاز عصر روابط بین‌الملل مدرن آغاز گردید و در نهایت با تحمیل پیش‌فرض‌های سکولاریسم عملی، بر تمامی عرصه‌های زندگانی و خصوصاً علم توسعه یافت. در این معنا سکولاریسم عملی عهد وستفالی در قرن هفده، بعد از نزدیک به سه قرن هنگامی که پایه آکادمیک علم روابط بین‌الملل در ابريستويث^۲ در حال نهاده شدن بود، رخ نشان داد و دگماتیسم وار بر سه موضوع پای فشرده و تعبد به این سه را اجتناب ناپذیر دانست :

۱. لزوم نادیده گرفتن انگاره‌های هویت‌ساز دینی یا ساختارها و فرایندها و آموزه‌های تأثیرگذار دینی در عرصه واقعیت و بی‌نیاز دانستن از آزمون گذاردن آن.
۲. لزوم نادیده انگاشتن فرضیات آزمون‌پذیر و مدعاهای تجربی اعلام شده از سوی منابع دینی، که از آن به سنت‌های تکوینی اجتماعی الهی یاد می‌گردد، و مغفول گذاشتن روایت‌های دینی از تاریخ اجتماعی بشر.
۳. انکار منظر دینی به‌عنوان نگرشی نظری برای چارچوب تفکر و نادیده گرفتن توان تحلیلی این چهارچوب نظری در تبیین و فهم پدیده‌های سیاست بین‌الملل.

¹ Westphalian treaty

² Aberystwyth university

تعبید به این سه اصل، نزدیک به چهار دهه بر حوزه آکادمیک روابط بین‌الملل سایه افکند. لیکن با افول پوزتیویسم علمی از یکسو و اوج‌گیری حضور دین در عرصه سیاست بین‌الملل از سوی دیگر که با انقلاب اسلامی ایران آغاز و با فروپاشی شوروی و گسترش خیزش‌های اسلامی که از دهه نود میلادی فزونی یافته، اصول مذکور از هم فروپاشیده است. به تعبیر یورگنس مایر: «آنچه با انقلاب اسلامی ایران و به چالش کشیدن استیلاطلبی و سیاست سکولار تمدن غرب در ۱۹۷۹ م. بعنوان یک ناهنجاری ظاهر گردید، از ۱۹۹۰ م. موضوع اصلی سیاست بین‌الملل گردیده است» (Juergensmeyer, 1993: 2).

اندیشمندان روابط بین‌الملل دریافته‌اند که تحمیل نگرش‌های سکولاریستی بر این حوزه باعث گردیده تا بخش عمده‌ای از واقعیات عرصه سیاست بین‌الملل که مربوط به نقش بازیگران دینی و یا انگاره‌های دینی است عملاً نادیده گرفته شده و ظرفیت قدرت خیزش‌های اسلامی اخیر غیرقابل توجیه باشد بلکه فراتر اندیشمندان علوم اجتماعی را با این سؤال مواجه ساخته است که آیا علوم اجتماعی با حاکمیت تعصب‌ورزانه سکولاریسم بر آن دچار ناتوانی در تبیین و فهم نشده است؟ این واقعیت هنگامی رخ نشان می‌دهد که توجه نمائیم بخش قابل توجهی از مسائل و موضوعات کنونی حوزه روابط بین‌الملل مربوط به بازگشت دین در عرصه سیاست بین‌الملل می‌باشد. تأثیرگذاری دین و بازیگران دینی در عرصه‌های مختلف بین‌الملل اعم از استراتژی و امنیت، اقتصاد سیاسی بین‌الملل، جنبش‌ها و انقلابات، و مطالعات منطقه‌ای، و تحمیل خود به‌عنوان ظرفیت قدرت بر قلمرو مطالعاتی سیاست بین‌الملل از یکسو، و تأثیر آموزه‌های دینی بر سیستم اعتقادی افراد تأثیرگذار در فرایند سیاستگذاری، تصمیم‌گیری و یا فراتر بر نظام‌های معنایی اعتقادی- اجتماعی شکل گرفته در جوامع مذهبی و حتی مدرن که مبنای وثیقی برای فهم آنان از روابط بین‌الملل و همچنین مبنای آنان در کنش و واکنش‌های اجتماعی گردیده، باعث شده است تا طیف قابل توجهی از اندیشمندان حوزه روابط بین‌الملل، عدم توجه به نقش دین توسط تئوری‌های موجود را به‌عنوان نقصان تحلیلی این تئوری‌ها در تبیین و یا فهم واقعیت موجود مطرح نمایند. حضور گسترده و سرنوشت ساز دین و بطور خاص اسلام، در عرصه‌های

مختلف سیاسی، اینک بعنوان عاملی مهم در بررسی روابط منطقه‌ای و بین‌المللی بشمار می‌آید به گونه‌ای که دیگر حتی اندیشمندان سرشناسی که در تئوریزه کردن فرایند سکولاریزه سازی نقش اساسی ایفا نموده‌اند تلاش برای معرفی آن بعنوان یک تئوری آسیب ناپذیر را اشتباه دانسته، و با اذعان به فرایند غیرسکولاریزه شدن سیاست بین الملل، به بررسی ابعاد مختلف نقش دین در سیاست پرداخته‌اند. پیتر ال برگر بعنوان یکی از مهمترین چهره‌های این ایده می‌نویسد: «جهان امروز، جهانی بشدت دینی است، و نمی‌توان آنرا چنان که بسیاری از تحلیلگران نوگرا، خواه از روی تفنن و خواه بر اثر یأس، اعلام کرده‌اند، جهانی سکولار نامید. کل ادبیاتی که مورخان و دانشمندان علوم اجتماعی نام "نظریه سکولاریزاسیون" بر آن نهاده‌اند دارای نقائص فراوانی است. من در نظریات اولیه خود به پیشبرد این ایده و ادبیات جدید آن کمک نمودم... اما همین ایده بسیار ساده غلط از کار درآمده است» (Berger, 1999: 2). او می‌گوید: «ایده اصلی نظریه سکولارسازی ساده است و می‌توان منشأ آن را به جنبش روشنفکری بازگرداند. مدرن سازی لزوماً منتهی به انحطاط دین در جامعه و در اذهان افراد می‌شود. دقیقاً همین ایده اصلی است که اشتباه از آب درآمده است» (Berger, 1996: 4). به اعتقاد وی «علیرغم قدرت ظاهری فرهنگ مدرن سکولار، نهادهای دینی به گونه‌ای شگرف نظریه سکولارسازی را با نتایج راهبردهای انطباق ابطال کرده‌اند» (Berger, 1996: 5). او اذعان می‌کند «این فرضیه که ما در جهانی سکولار زندگی می‌کنیم نادرست است. جهان امروز، به جز چند استثنا، مثل همیشه در گذشته به شدت مذهبی است». به تعبیر شاکمن هرد «عناصر سکولار و مذهبی در نظم بین الملل به همان شفافیتی که بسیاری از نظریه پردازان روابط بین الملل فرض کرده‌اند، از یکدیگر جدا نیستند» (Snyder, 2011: 80).

با این وجود مروری بر تئوری‌های روابط بین‌الملل نشان می‌دهد علیرغم آنکه جنبش‌های اسلامی، ظرفیت قدرت خود را در عرصه تعاملات سیاسی بین‌الملل هویدا ساخته‌اند، هیچکدام از سنت‌های نظری روابط بین‌الملل تمایلی به تحلیل این عرصه از خود

بروز نداده‌اند. این واقعیتی است که جک اسنایدر^۱ در مطالعات اخیر خود بدان اشاره می‌کند. او تبیین می‌کند که کنت والتز^۲ به عنوان پیشگام نظریه نواقعه‌گرایی^۳، فرهنگ و دین را از نظریه ساختارگرایی خود خارج کرده و آنرا در نظریه سیاست بین‌الملل نادیده می‌انگارد. همچنین استفن والت^۴ در نظریه خود به موازنه تهدید و نظریه قدرت توجه دارد و یا رابرت جرویس^۵ در نظریه خود به بحث معمای امنیتی می‌پردازد. لیکن هیچکدام تبیینی از نقش دین عرضه نمی‌دارند. لیبرالیسم نیز با هدف ترویج مدرنیزاسیون، نگرش هنجاری خود را بر تبیین و فهم روابط بین‌الملل تحمیل کرده و سکولاریسم، تجارت آزاد و دموکراسی را مؤلفه‌هایی غیرقابل تردید می‌داند از این رو، نمی‌تواند نقش دین را در سیاست بین‌الملل لحاظ کند و گرفتار نقصان تحلیلی ذاتی است. جالب آن است که در این همداستانی تمامی طرفهای مناظرات روابط بین‌الملل مشارکت جسته‌اند زیرا «مارکسیسم قدرتمندترین فلسفه سکولارسازی در قرن نوزدهم بود» (Snyder, 2011: 46).

اما چرا نظریه سازه‌انگاری روابط بین‌الملل علی‌رغم آنکه بستر و زمینه مساعدتر و مناسب‌تری برای نقش دین در سیاست بین‌الملل مهیا می‌کند و بر ایده‌ها، هنجارها، هویت و فرهنگ تأکید دارد، هیچ تحلیلی از نقش دین ارائه نمی‌کند و اندیشمندی چون ونت در تمام کتاب خود حتی یک بار هم از لفظ دین یاد نمی‌کند. دلیلی که اسنایدر از این موضوع ارائه می‌دهد قابل توجه است. وی بر این باور است که علت عدم توجه ونت به نقش دین در سیاست بین‌الملل، مبتنی بر تحلیل وی از فردگرایی و کل‌گرایی بوده و اینکه دین را مطالعه‌ای فردگرایانه می‌داند و از آنجا که توجه به فردگرایی و خصوصیات و کنش افراد را نوعی تقلیل‌گرایی در سیاست بین‌الملل می‌داند، لذا به دین بی‌اهمیت است (Snyder, 2011: 18).

¹ Jack Snyder

² Kenneth Waltz

³ Neorealism

⁴ Stephen Walt

⁵ Robert Jervis

تحلیل فوق می‌تواند شاهی بر این مدعا باشد که چگونه سلطه «سکولاریسم عملی»، و ارجاع دین به حوزه خصوصی، دست و پای عرصه تحلیل آکادمیک، بلکه اذهان تحلیل‌گران را بسته و آنرا دچار نقصان تحلیلی واقعیات موجود نموده است. به گونه‌ای که علیرغم اذعان به رستاخیز جنبش‌های اسلامی در چند دهه گذشته از واقعیت تحلیلی آن در نظریه‌پردازی سرباز می‌زنند.

مباحث فوق این ایده را به ذهن می‌رساند که تئوری‌پردازی در حوزه روابط بین‌الملل در دو مقطع از سوی دو نوع «اندیشه تعصب‌ورزانه» دچار ضربه سهمگینی در فهم معادلات بین‌المللی گردیده است. ضربه نخست بعلت خام‌اندیشی ساده‌لوحانه ایده‌های لیبرالیستی صورت پذیرفت که با آغاز جنگ جهانی دوم و شکست ایده‌آلیسم، ناتوانی این دیدگاه بر همگان واضح گردید. ضربه دوم که هولناک‌تر از لطمه نخست است تعصب‌ورزی سکولاریسم در به حاشیه راندن و نادیده انگاشتن متغیرهای دینی در معادلات بین‌المللی در انحصار مختلف تأثیرگذار آن بوده و می‌باشد که لازم است علم روابط بین‌الملل از دام آن رها گردد. از اینرو برخی محققان، سلطه و اقتدار سیاسی سکولاریسم به‌عنوان بنیان تئوری و عمل روابط بین‌الملل بصورت خاص را علت پیدایش نقصان تحلیلی این حوزه برشمرده‌اند (ShakmanHurd, 2008: 15).

۳ - نظریه‌های انتقادی و آزاد اندیشی در علم

پیش از این بیان گردید که نظریه‌های روابط بین‌الملل اشتیاقی به تحلیل نقش دین از خود نشان نداده‌اند. با این وجود در چند دهه گذشته رویکردهای انتقادی و سازه‌انگار در ابعاد مختلف به نقد و بررسی مؤلفه‌هایی از جریان رائج در نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل پرداخته‌اند که ریشه در جداسازی دین از این حوزه دانش دارد. در ادامه به بررسی مؤلفه‌هایی از تئوری‌پردازی جریان غالب می‌پردازیم که مورد نقد رویکردهای مذکور قرار گرفته و در بخش بعد دلالت‌های سکولارسازی علم روابط بین‌الملل در پیدایش این مؤلفه‌ها را مورد توجه قرار می‌دهیم. نقد جریان غالب توسط رویکردهای انتقادی را می‌توان

در چهار مؤلفه نقد حاکمیت یافت‌باوری، خردگرایی سودانگار، مادی‌گرایی، و نگرش سلطه‌جویانه و استیلا طلبانه برشمرد.

الف - نقد سیطره یافت‌باوری^۱

پوزیتیویسم در روابط بین‌الملل در آرزوی نیل به اتقان علمی خود را ملزم به پیروی و یکسان‌انگاری علوم اجتماعی و طبیعی دید و بعنوان تعهدی روش‌شناسانه تعریف گردید که با شناخت‌شناسی تجربه‌گرا پیوند خورد (اندرو لینکلینتر، ۱۳۸۵:۳۸۲). طبیعت‌گرایان، اتقان روش‌های روابط بین‌الملل را در شبیه‌تر شدن آن با علوم طبیعی و عینی‌تر شدن آن دیدند. در نهایت تلاش‌های دیوید سینگر، مورتون کاپلان، ملوین اسمال و همکاران وی، و تمرکز آنان بر رفتارهای قابل مشاهده بعنوان شواهد، و نادیده انگاشتن نیت و ارزش‌ها، رفتارگرایی افراطی را در این قلمرو علمی به همراه داشت. افراط در نگرش رفتارگرایانه و تجربه‌باورانه، ابتدا با انتقادات خردگرایان و ابزارانگاران و سایر اندیشمندان عرصه فلسفه علم مواجه گردید. آنان نشان دادند که دنیای علم مدرن نه تنها فارغ از جهان‌نگرش‌های متفاوت نبوده، بلکه دانشمندان بزرگ، مستغرق در مبادی غیر علمی بوده و هیچگاه با ذهن خالی از مبادی به مواجهه با عالم تجربه نرفته‌اند. مبادی‌ائی که یا از سنخ مباحث معرفت‌شناسانه بوده و یا هستی‌شناسانه و یا دینی و کلامی بوده‌اند.

از سوی دیگر تغییرات در بستر اندیشه‌های فلسفه علوم اجتماعی و رشد نگاه‌های تفسیری، انتقادی و سازه‌انگار در کنار و یا مقابل اندیشه‌های اثبات‌گرایانه، دامنه مجادلات خود را به عرصه مطالعات بین‌الملل که طی نیم قرن گذشته رؤیای علمی بودن را در سر می‌پروراند، کشانده است. رؤیایی که با ادعای مورگنتا^۲ مبنی بر بنیان نهادن نظریه‌ای علمی آغاز گردید لیکن دیری نگذشت که رفتارگرایان، با متهم ساختن آنان به سنت‌گرایی، آنرا به کناری نهاده و خود بجای آن نشستند. آنان مدعی بودند که شیوه سنتی پژوهش ناکارآمد است و می‌بایست شیوه علمی را جایگزین آن نمود. این جریان هر چند در رسوایی رئالیسم

^۱ Positivist

^۲ Morgenthau

کلاسیک نقش قابل توجهی ایفا نمود لیکن بزودی ناکامی آن رقیب نیز در عرصه تحلیل فرایندهای عینی رخ نشان داد و با پذیرش شکست، عرصه را به دیگر رقیب یعنی فرارفتارگرایان و پساپوزیتیویست‌ها^۱ با نحله‌های مختلف آن اعم از رویکردهای مختلف انتقادی (در معنای عام آن) و سازه‌انگاری و حتی نگرش‌های نفوسنت‌گرایانه مکتب انگلیسی وانهادند مناظره چهارم به طرح مستقیم و صریح مباحث نظریه‌پردازی و تولید علم پرداخته و در بنیان نسبتاً عمیق آن، سه شمای اساسی را یعنی مناظره میان دیدگاه قائل به تبیین و فهم، مناظره میان رویکردهای پوزیتیویستی و پساپوزیتیویسم، و در نهایت مناظره میان خردگرایی و تأمل‌گرایی را به تصویر کشید. اندیشه‌هایی که نماینده رودرویی دو نوع نگرش نضج یافته و ریشه‌دار در مطالعات علوم اجتماعی بوده و به درون حوزه روابط بین‌الملل به‌عنوان گرایش علمی مستقل، راه یافته است. ثمره این حضور، قرارگرفتن تئوری‌های کنونی روابط بین‌الملل در طیف گسترده‌ای است که در یک سر آن «برداشت‌های سخت و انعطاف ناپذیر، پوزیتیویستی، خردگرایانه، مادی‌گرایانه، و کمی است و در سر دیگر برداشت‌های تأمل‌گرایانه، اجتماعی، سازه‌انگارانه غلیظ و پسامدرن قرار دارد» (Acharya and Buzan [ed]).

ب - نقد سیطره مادی‌گرایی^۲

مناظره چهارم دو نوع نگاه به ماهیت جهان اجتماعی یعنی نگاه مادی‌گرایانه^۳ و نگاه انگاره‌گرا^۴ را برجسته ساخت و این ایده مطرح گردید که بسیاری از نتیجه‌گیری‌های دردرساز نظریه‌های غالب در باره سیاست بین‌الملل ریشه در هستی‌شناسی مادی‌گرایانه و فردگرایانه این نظریه‌ها دارد. در صورتیکه با برداشت انگاره‌گرایانه و کل‌گرایانه از ساختار می‌توان به فهم مناسب‌تری دست یافت (ونت، ۱۳۸۹: ۵۴۰). فارغ از سابقه تاریخی انگاره‌گرایی، خیزش مجدد این نگاه را می‌توان در فاصله‌گیری رویکردهای

^۱ Post positivist

^۲ Materialistic

^۳ Materialistic

^۴ Ideational

پساپوزتیویستی از مطلق انگاریهای فلسفی و علمی اثبات‌گرا، و گذار ابتدائی از نگرش مادی‌گرایانه آن دانست. آنان بر این باور بودند که شناخت پدیده‌های معنادار نیازمند فهم معانی و انگاره‌های نهفته در ورای آن است که دست روشهای اثبات‌گرایانه از آن کوتاه بوده و رویکرد تفسیرگرایی را می‌طلبد (Dilthey, 1961: 16). در این میان رویکردهای مختلف تفهیمی، پدیدارشناختی و انتقادی شکل یافت. نگرش تفهیمی بر خلاف رویکرد اصالت تجربه که نگرشی شیء‌گونه به موضوع شناسا (ابژه) دارد، تجربه زندگی را اصلی اساسی می‌داند که آشنائی مستقیم و بی‌واسطه، و نه آزمایشگاهی، را می‌طلبد (پالمر، ۱۳۷۷: ۱۲۰). در نگرش پدیدارشناسانه به حوزه فرهنگ و فهم بینالادّهانی توجه می‌شود بدین معنا که برخلاف خردگرایی و محوریت سوژه دکارتی، نه جهان عینی به جهان ذهنی تبدیل می‌گردد و نه عالم ذهن به جهان عینی تقلیل می‌یابد، بلکه فهم آدمی از پدیده‌ها با وساطت مقولاتی چون فرهنگ، زبان و تاریخ صورت می‌پذیرد. رویکرد انتقادی فرانکفورت نیز توجه خود را به تبدیل شدن ارتباطات انسانی از شکل تفهیمی به «کالائی استراتژیک تحت کنترل نظام سلطه سرمایه‌داری» معطوف داشته و بر روابط بینالادّهانی تصنعی و لزوم شالوده‌شکنی آن تأکید ورزید (Rush, 2005: 126).

نگرش انگاره‌گرا با این باور که حاکمیت نگرش مادی‌گرایی در روابط بین‌الملل مانع از درک تأثیر انگاره‌ها در شناخت عمیق و همه‌جانبه از ماهیت و سرشت دولت، و هویت و منافع آن گشته است، خود درصدد جبران این خلاء برآمد. در میان نگاه‌های انگاره‌گرا، رویکرد سازه‌انگارانه با بهره‌گیری از شناخت‌شناسی رئالیسم انتقادی، قائل به تعامل میان ساختارهای مادی و انگاره‌ای بوده و بر اهمیت همزمان «نقش» و تأثیر نظام معنایی اعم از نظام باورها، اعتقادات و ارزشها، قواعد، هنجارها، رویه‌ها و معانی، در هویت و رفتار بازیگران، در کنار ساختارها و عوامل مادی تأکید می‌ورزد.

ج - نقد سیطره خردگرایی سودانگار

نگرش‌های تأمل‌گرا در روابط بین‌الملل بر این باورند که تعبیر مادی‌گرایانه از خردگرایی توسط نظریه‌های غالب و تأثیر آن بر برداشت از قدرت، منافع و نهادها بعنوان نقطه عزیمت در سیاست بین‌الملل و حاکمیت این ایده که مؤلفه‌های مذکور را نیروهای مادی قوام می‌بخشند، دو نقصان تحلیلی اساسی را برای روابط بین‌الملل رقم زده است:

نخست آنکه راه را بر ظرفیت تفکر اجتماعی علوم در حوزه روابط بین‌الملل مسدود نموده است و مانع از بروز نقش هویت، ایدئولوژی، فرهنگ و در نهایت گفتمان، به عنوان انگاره‌ها در ساخت مؤلفه‌هایی چون قدرت، منفعت و نهاد گردیده است.

تأمل‌گرایان با نقد بی‌توجهی نظریه‌های غالب به هویت و منفعت قائلند اولاً هویت و منطق منفعت دولت اموری مهم و قابل توجه در تحلیل سیاست بین‌الملل است. ثانیاً هویت و منطق منفعت بازیگران در ساختارها و نظام‌های معنایی خاصی شکل می‌یابد که کنشگر در آن حضور داشته و فعالیت می‌نماید و بر ساخته فرایند تعامل اجتماعی و جامعه پذیری مطابق با ساختارهای ذهنی و انگاره‌ای حاکم در هر دوره است. برداشتی که بازیگران از هویت و منفعت خود می‌یابند درون نظام معنایی شکل یافته و ریشه در ساختارهای معنایی بین‌الذاته‌ای دارد که درون آن زندگی و کنش می‌نمایند و برخلاف تفکر جریان غالب، امور از پیش شکل گرفته و لایتغیر نیستند.

ونت در راستای این باور که نباید انگاره‌گرایی را به این تقلیل بخشید که انگاره‌ها تا آنجایی اهمیت دارند که قدرت و منافع مهم می‌باشند، کلید حل مشکل را در این می‌یابد که می‌بایست قدرت و منافع را از انحصار مادی‌گرایی خارج ساخته و نشان دهیم که چگونه انگاره‌ها و فرهنگ به محتوا و معنای آن قوام می‌بخشند (ونت، ۱۳۸۹: ۵۴۰). در این صورت درمی‌یابیم که کمتر چیزی در زندگی بین‌المللی تابع نیروهای صرفاً مادی است.

اهمیت این دیدگاه در مواجهه آن با برداشت رایج از رویکرد انتخاب عقلانی، و تأثیراتی که آن رویکرد بر بحث منافع ملی دولت‌ها دارد، آشکار می‌گردد. رویکرد انتخاب عقلانی با

برداشتی مبتنی بر سود و هزینه مادی، هویت تمامی دولت‌ها را تابعی از منافع دانسته و منافع را برحسب منطق اقتصادی سود و زیان مادی تعریف می‌نماید. سازه‌نگاری در مقابل قائل به برساختگی هویت و منافع بر حسب نوع نگرش و نظام‌های معنایی اجتماعی است. بر این اساس با تمایز نوع دیدگاه‌ها، هنجارها و ارزش‌های جوامع، منافع و هویت‌ها شکل متفاوت به خود گرفته و نمی‌توان با یک برداشت، همگان را به یک حکم راند.

دوم آنکه منطق کنش را محدود به منطق محاسبات مادی گرایانه نموده و ابعاد اجتماعی این منطق را نادیده انگاشته است. کنش‌های بازیگران، برساخته هنجارها و رویه‌های اجتماعی می‌باشد. این هنجارها و رویه‌ها از دو طریق منطق خود را بر کنش‌ها تحمیل می‌نماید: نخست به وسیله تأثیر بر نحوه شکل‌گیری هویت و منفعت کنشگران، و دوم، از طریق مشروط و محدود ساختن اجتماعی گزینه‌ها، راهبردها و کنش‌های دولت‌ها در تعقیب منافع و اهداف‌شان. بدین معنا که هنجارها و رویه‌های اجتماعی باعث شکل‌گیری فرایندی اجتماعی شدن می‌گردند به گونه‌ای که کلیه واحدهای موجود درمی‌یابند چنانچه خلاف رویه عمل نمایند مجازات اجتماعی شده و چنانچه مطابق هنجارها و رویه‌های پذیرش شده حرکت کنند مستحق پاداش می‌شوند. نگرش مادی‌گرایانه به روابط بین‌الملل با نادیده گرفتن ابعاد انگاره‌ای، قدرت تحلیل هر دو بعد را از دست داده‌اند.

د - نقد سلطه‌جویی و استیلاطلبی

از موضوعاتی که تأمل‌گرایان بدان پرداختند این واقعیت بود که آیا علم مدرن و ازجمله روابط بین‌الملل، آنچنان که خود ادعا می‌کند علمی، بیطرف و خنثی است و به راحتی می‌تواند در تمدن‌ها و نظام‌های فکری دیگر بکار گرفته شود یا آنکه ساخته و پرداخته فرهنگ و تمدن غرب و در جهت استیلاطلبی آن تجویز گردیده است و فرهنگ‌های دیگر می‌بایست نسخه‌ای خاص برای خود از این علم بنگارند. نظریه‌های انتقادی با طرح این مسأله که چگونه برخی شیوه‌های شناخت و بازنمایی جهان غلبه یافته‌اند، به رمزگشایی از دانش مدرن پرداختند. آنان به بررسی و نقد اشکال مختلف طرد و

برون‌گذاری^۱ و به حاشیه راندن‌های اجتماعی^۲ و انواع حذف جریانهای پرداختند که باورهای غربی را قبول ندارند. آنان با این اعتقاد که نظریه‌های جهان اجتماعی و فرایند نظریه‌پردازی آن نیز بیرون از دایره سیاست و قدرت قرار نداشته و تأثیر عمیق بر چگونگی توزیع قدرت و دستیابی به منابع مادی و فرصتهای محدود آن دارند، وظیفه نظریه‌پردازی را برملا ساختن ادعاهائی ساختند مبتنی بر بی طرفی علمی، رهائی از ارزشها، و خنثی بودن علم، و درصدد نشان دادن میزان غربی بودن تحقیقات رائج و مبانی معرفت‌شناختی قدرت غرب برآمدند (گریفیتس، ۱۴۴: ۱۳۹۴).

۴ - دلالت‌های سکولاریستی جریان غالب

پیش از این بیان گردید که نظریه‌های انتقادی و رویکرد تأمل‌گرایی با بیان این ایده که بسیاری از نتیجه‌گیری‌های ناروا و نقصانهای تحلیلی نظریه‌های غالب در باره سیاست بین‌الملل ریشه در هستی‌شناسی مادی‌گرایانه و فردگرایانه و مطلق‌انگاریهای فلسفی و علمی معرفت‌شناسی اثبات‌گرای این نظریه‌ها دارد، راه را برای اندیشه‌ورزی آزادانه‌تر در روابط بین‌الملل هموار ساختند. با این وجود این نگرشها نتوانستند قلمروئی که منشأ قسمت قابل توجهی از کاستی‌های مذکور و دگم‌اندیشی‌های این حوزه گردیده، یعنی سیطره سکولاریسم بر فرایند تولید علم در این حوزه، را شناسائی نمایند. پوزتیویسم، مادی‌گرایی، خردگرایی سودانگار و سلطه‌ورزی از سوی جریان انتقادی بعنوان مؤلفه‌های ناهنجاری تئورری پردازی در روابط بین‌الملل مطرح گردید اما ریشه اساسی مؤلفه‌های مذکور در مادی‌گرایی است که میراث سکولاریسم می‌باشد. : به تعبیر نکسون «مادی‌گرایی در نظریه روابط بین‌الملل جلوه‌بی از جانبداری سکولاریستی را با خود به‌همراه داشت» (Snyder: 2010: 146). در این راستا دو واقعیت قابل تأمل است :

¹ Social exclusion

² Social marginalize

نخست آنکه رویکرد مادی‌گرایی، اثبات‌گرایی، عقل‌گرایی سودانگار، و سلطه ورزی و پیامدهای آن که مورد نقد جریان تأمل‌گرایی واقع شده، ریشه در ماهیت سکولاریستی سیاست بین الملل دارد.

دوم آنکه رویکردهای انگاره‌گرا، علیرغم تلاش فزاینده‌ای که برای خلاصی از مادی‌گرایی جریان غالب داشته‌اند بعلت پیوند با سکولاریسم قادر به خلاصی از دام مادی‌گرایی نشدند. در ادامه ابتدا به نقش سکولاریسم در مؤلفه‌های مذکور پرداخته و در بخش بعد ناتوانی جریان تأمل‌گرایی در حل این معضل را بررسی خواهیم کرد.

الف - پوزتیویسم و سکولاریسم

تاریخ علم حاکی از آن است که رشد بی‌رویه پوزتیویسم ریشه در حاکمیت سکولاریسم معرفتی بر دانش دارد. یکی از اهداف اساسی سکولاریسم، جداسازی دانش از امر متعالی و قدسی بود. از اینرو در گام نخست این ادعا را مطرح ساخت که دانش سکولار، دانش مطالعه جهان مادی با قوای متعارف بشری، یعنی تجربه و عقل جزئی است. این دانش نه تنها هیچ ابتنائی بر دریافت از تعالیم فوق بشری همانند وحی و مابعدالطبیعه ندارد، بلکه موضوع مورد مطالعه خود را نیز محدود به جهان طبیعت نموده است. آنهم طبیعتی که هیچ پیوندی با مراتب هستی و عوالم قدسی ندارد. در این راستا تلاش نمودند تا از داعیه‌های پوزتیویستی برای نیل به این امر بهره جوید. از اینرو اثبات‌گرایی با دعاوی شناخت‌شناسانه پوپر و همپل، بسیار بیش از تعهد به یک شناخت‌شناسی اثبات‌گرا و تجربه‌گرا پا به عرصه علم گذاشت، و به سوی اصالت تجربه و بی‌معنا بودن امر غیر تجربی و در نهایت نیل به اهداف سکولاریسم در کنار گذاردن امر قدسی روی آورد. دیگر در این معنا روش علمی به معنای راه و روشی بایسته برای شناخت جنبه‌هایی محدود و مشخص از جهان طبیعت نبود که تنها مدعی کشف برخی از ویژگی‌های جهان مادی باشد. معرفتی که با پذیرش دامنه محدود خود، قادر بود آن را در سلسله مراتب کلی‌تری از معرفت ادغام کرده و جایگاه نظام مادی و معرفت کمی را در صور عالی‌تر معرفت، هم‌نوا و هماهنگ با آن ساخته و عالم هستی و پیوند عوالم با یکدیگر را بشناسد و در آن گام بردارد. بلکه ادعای آن بسیار فراتر از

عالم تجربه و طبیعت رفته و به عرصه کشف تمام جنبه‌های حقیقت و واقعیت عبور نموده و سخن از بی معنایی غیر از آن به میان می‌آورد. علم زدگی^۱، و فرایند سکولارسازی علم در حقیقت در قالب فلسفه‌ای عرضه گشت که علم مدرن را به یک ایدئولوژی کامل و روشی برای نگرستن به تمام پدیده‌ها تبدیل نمود (Waterhouse, 1921: 348).

در گرایش روابط بین‌الملل نیز فرایند سکولارسازی این علم باعث گردید تا نظریه‌های آن در مبانی، روش‌ها، نتایج و اهداف، چهارچوب فهم و جهت‌گیری خاصی داشته باشند. مروری بر مناظرات این حوزه نشان می‌دهد که رفتارگرایان شدید همپای تجربه‌گرایان پوزتیویست، علم را به گردآوری داده‌ها، نظریه را به قانون، قانون را به همبستگی، همبستگی را به تناظر جزء به جزء، تناظر را به انطباق حسی مشاهده پذیر و پیامد آن نقش و اهمیت تبیینی نظریه را از فهم پذیری پدیده‌ها به تلخیص داده‌های حسی تقلیل بخشیدند. در مقابل خردگرایان، نابخردی تجربه‌گرایان پوزتیویست را در این تقلیل به باد انتقاد گرفتند که اصالت تجربه‌گرایی پوزتیویستی ناتوان از درک نقش معرفتی نظریه پردازی است که رکن اساسی نظریه علمی می‌باشد. در گام بعد تأمل‌گرایان به نوبه خود سطحی‌نگری، بی‌تأملی و ژرف نا اندیشی خردگرایان را به فقدان بصیرت متهم ساختند که قادر نیستند پدیده‌های چندلایه و نیت‌مند که در علوم اجتماعی موضوع اصلی را به خود اختصاص داده است، مورد مطالعه قرار دهند. آنان دریافتند آنچه در دنیای مدرن علم نامیده می‌شود صرف واقعیات علمی نیست بلکه ترکیبی از واقعیات فهم شده توسط نظام فکری، انگاره‌ای و مبانی فلسفی با قرائتی خاص و با اهداف استیلاجویانه تمدن غرب است. اما به این مهم توجه نکردند که تمامی کاستی‌های فوق ریشه در حاکمیت هستی‌شناختی مادی بر مبانی متافیزیکی علم و تأثیرات آن بر نوع برداشت از نظریه و فرایند تولید دانش تبیین می‌کند. ناهنجاری عمیقی که سکولاریسم برای علم پدیدار ساخته است.

¹ Scientism

ب - خردگرایی و سکولاریسم

پیش از این به نقد انگاره‌گرایی بر خردگرایی، که از مفروضات اصلی جریان غالب در نظریه‌های روابط بین‌الملل است، پرداختیم. با این وجود نکته قابل توجه به تعبیر واترهاوس اینست که «عقل‌گرایی سازمان یافته، مراحل جدیدتر روح سکولاریسم است» (Waterhouse, 1921: 358). آنچه در نظام فکری مدرن تحت عنوان عقل‌گرایی مبنا قرار گرفت اگر چه خود را منتسب به نظریه انتخاب عقلانی^۱ نمود اما واقعیت امر اینست که نقطه تأکید نظریه مذکور صرفاً بر محاسبه‌گری عقلانی متمرکز بوده و نسبت به تعبیر مادی‌گرایانه از سود و هزینه نگرشی خنثی داشت. آنچه نظریه انتخاب عقلانی را به نظریه خردگرایی سودانگار تبدیل ساخت حاکمیت نگرش مادی‌گرایانه در علم مدرن بود که میراث سکولاریسم و تلاش برای گسست انسان از امر متعالی فرامادی بود. «طرح پیشنهادی سکولاریسم این بود که معرفت بشری و دغدغه‌های او باید محدود به قلمرو امور مادی باشند» (Waterhouse, 1921: 350) و سودگرایی با نقاب عقل‌گرایی، نظریه فلسفی خاصی بود که توانست بیشترین نیروی محرک را برای سکولاریسم فراهم ساخته و جنبش سکولارسازی را بر مفروضات خود بنا نهد. در روابط بین‌الملل نیز خردگرایی سودانگار^۲ با محور نمودن رویکرد انتخاب عقلانی به برداشتی مبتنی بر سود و هزینه مادی، هویت، منطق منفعت و رفتار تمامی دولت‌ها را تابعی از منافع مادی دانسته و منافع را برحسب منطق اقتصادی سود و زیان مادی تعریف نمود. به تعبیر شاکمن هرد «سیاست سکولاریسم، دقیقاً سیطره خود را بر دیدگاه روشهای تجربی و انتخاب عقلانی اعمال ساخته که بر جریان اصلی علوم سیاسی آمریکایی حاکم است» (Snyder, 2011: 79). در مقابل سازه‌انگاری تلاش نمود تا با خلاصی از این نگرش مادی‌گرایانه قائل به برساختگی هویت و منافع بر حسب نوع نگرش و نظام‌های معنایی اجتماعی گردند. با این

¹ Rational Choice

² Interest – based Rationalism

وجود نگاه های انتقادی نتوانستند منشأ مادی‌گرایی را تشخیص دهند و خود در دام مادی‌گرایی گرفتار آمدند که در بخش بعد بدان خواهیم پرداخت.

ج - سلطه و سکولاریسم

بدون تردید یکی از منشأهای سلطه ورزی و استیلا طلبی، و قرار گرفتن دانش در خدمت قدرتهای استعماری، جدا شدن دانش، اخلاق و سیاست از امر متعالی و قدسی است. باورهای سکولاریسم این ایده را پرورش داد که همانطور که ریاضیات، فیزیک و شیمی علوم سکولار شدند، امکان این هست که به همان روش نظریه‌ای سکولار در باب رفتار انسان و سعادت زندگی او تأسیس شود و توصیه‌های وجدان، با شیوه مشابه و بر اساس شرائط همسان به توصیه‌های موجود علوم تجربی افزوده شود. «ادعای سکولاریسم این بود که از طریق ملاحظات صرفاً سکولار و فارغ از دین می توان نظام اخلاقی کاملی را صورت بخشید» (Waterhouse, 1921: 348). گروسیوس استدلال می‌نمود که «حتی اگر خدا وجود نداشت. این هنجارها ما را متعهد می‌کردند» (Snyder, 2011: 68). به تعبیر پیتر ال برگر: «فرایند سکولاریزاسیون یک جنبه ذهنی هم دارد. همان‌گونه که سکولاریزاسیون جامعه و فرهنگ وجود دارد، سکولاریزاسیون شعور و خودآگاهی هم وجود دارد. به بیان ساده این بدان معناست که غرب مدرن شمار فزاینده‌ای از افراد را به وجود آورده که بدون بهره‌گیری از مزیت تفسیرهای دینی، به جهان و زندگی های خود می‌نگرند» (Berger, 1967: 107-108).

جدا نمودن فضائل از بنیادهای دینی آن و رواج اخلاق سکولار، مادی‌گرایی اجتماعی و عمل بر مبنای منافع مادی بدون تعهد و پایبندی به چارچوب های ارزشی را معیار و ملاک سنجش قرار داد. به تعبیری سکولاریسم تلاش نمود تا رعایت ضابطه‌مندی رفتاری در سودجویی را جایگزین سودمندی تقوا و فضائل اخلاقی با پشتوانه دینی کند. طبیعی است که در چنین فضائی، علاوه بر آنکه دانش بااستخدام مشروعیت بخشیدن به سلطه‌طلبی قدرت های بزرگ و به تعبیر نظریه انتقادی برای حل مشکلات آنان در می‌آید، منش اخلاق رئالیستی و ماکیاول مسلک نیز در عرصه روابط بین‌الملل جانشین اخلاق ارزش‌مدار گشته و

نگاه هابزی به سیاست حاکم شده و همه گرگ هم تلقی شده و بنیان آنچه در نظریه‌های روابط بین‌الملل بعنوان منشأ منازعه بیان گردیده اعم از «بی اعتمادی»، «ترس»، «تقلب و فریب» و پیامدهای آن یعنی «خودیاری»، «آناشسی هابزی» و عوامل منازعه برانگیز نظام بین‌الملل را پدیدار می‌سازد و فراتر از همه اموری چون حق و توی قدرتهای بزرگ، بهره‌گیری از بمب اتم در هیروشیما و ناکازاکی و قربانی نمودن چند میلیون در خاورمیانه بازای حادثه یازده سپتامبر با توجیهات اخلاقی صورت می‌پذیرد. به تعبیری «هنگامی که ارزشها تعارض آمیز می‌گردند، اصل ضرورت و خرد دولت بر اصول اخلاقی فائق می‌آیند» (Schweller & Wohlforth, 2000: 69). بی‌اخلاقی سیاست بین‌الملل و پیامدهای آن یعنی سلطه، استعمار و فساد ثمره حاکمیت اقتدارورزانه سکولاریسم بر عرصه سیاست بود. این ایده که روزگاری اندیشه غیر قابل خدشه و اصول مذهب لیبرال دموکراسی معرفی می‌گردید امروز نه تنها توسط تئوریسین های آن مورد مناقشه قرار گرفته، بلکه سیاستمداران غربی نیز از آن بعنوان ناهنجاری یاد می‌کنند. زبینگو برژینسکی، مشاور امنیت ملی رئیس جمهور اسبق آمریکا، می‌گوید: «سکولاریسم عنان گسیخته، که قسمت اعظمی از غرب را دربر گرفته است، در درون خود نطفه خود ویرانی فرهنگی را پرورش می‌دهد، و به همین علت من نگران تزلزل موقعیت ابرقدرتی آمریکا هستم» (Zebigniew Brzezinski, 1993).

۵ - انگاره‌گرایی یا مادی‌گرایی رقیق

پیش از این بیان گردید رویکردهای انگاره‌گرا در روابط بین‌الملل توانستند کاستی‌های نگرش مادی‌گرایی جریان غالب در تحلیل سیاست بین‌الملل را معطوف به سطحی اندیشی «مادی‌گرایانه» این جریان نموده و نقش و اهمیت انگاره‌ها را در تبیین و تحلیل وقایع نشان دهند. لیکن عدم توجه این رویکردها به منشأ اصلی نقصان‌های مذکور، یعنی سکولاریسم، باعث گردید که نظریه‌آئی همچون سازه‌انگاری خود دچار نوعی مادی‌گرایی رقیق گشته و نتواند از این وضعیت خلاصی یابد. این امر از دو بعد قابل توجه است:

۱ - انگاره‌گرایی اگر چه مدعی فرار از مادی‌گرایی است لیکن خود بگونه‌ای گرفتار نوعی از مادی‌گرایی شده است. بستری که انگاره‌گرایی در آن رشد یافته دارای پیش‌فرض‌های مادی‌گرایانه متعددی است که انگاره‌گرایی مخالفتی با آن ندارد. از جمله این پیش‌فرض‌ها، «خودبسندگی عالم مادی» است بدین معنا که هم پدیده‌هایی که مورد ادراک قرار گرفته و در علم بحث می‌شود محصور به عالم مادی است، و هم عللی که در این قلمرو جستجو می‌گردند محدود به عالم طبیعت مادی می‌باشند. این پیش‌فرض باعث می‌گردد تا درکی که انگاره‌گرایی از انگاره دارد تنها شامل انگاره‌هایی گردد که دارای متعلقی مادی می‌باشند و دست انگاره‌گرایی همچنان که از افق موجودات فرامادی کوتاه است، به دامن انگاره‌های فرامادی نیز نمی‌رسد. انگاره‌گرایی چون متعلق انگاره را محدود به جهان مادی می‌نماید قادر نیست انگاره را امری چند لایه ببیند که بحسب عمق بتواند تأثیرگذاری متفاوت داشته باشد. به تعبیر دیگر در عمق ناخودآگاه انگاره‌گرایی نیز، هم خردگرایی (محاسبه‌گرایی سودانگار) و هم مادی‌گرایی رخنه‌ای عمیق کرده است. انگاره‌گرایی بر خردگرایی خرده می‌گیرد که چرا انسان را موجودی اقتصادی می‌داند؛ بلکه او موجودی اجتماعی است که انگاره‌های بین‌الذهانی وی ماهیت منافع و زیان او را ترسیم می‌کند. لیکن خود او با مفروض انگاشتن قلمرو عالم هستی به عالم مادی، قادر نیست از تنگنای انگاره‌های مادی خلاصی جوید. آنچه او فرهنگ، گفتمان، ایدئولوژی و غیره می‌نماید در نهایت گرفتار فهم تقلیل‌گرایانه او از قلمرو عالم هستی به عالم مادی است. از اینرو در نهایت انگاره‌گرایی را می‌توان «مادی‌گرایی رقیق» یا «خردگرایی (محاسبه‌گرایی سودانگار) رقیق» نامید. زیرا هر چند بر اهمیت انگاره تأکید می‌ورزد لیکن متعلق انگاره را در چارچوب دنیای مادی و خودبسندگی نظام علیّ آن تفسیر می‌کند. بر این اساس توان خلاصی از معضل علم سیاست را ندارد که چگونه می‌توان از این دشواری‌رهایی جست که کمبود منابع مادی، رقابت بر سر منابع را به منازعه تبدیل می‌سازد. به تعبیر کابلکوا، سازه‌انگاری علیرغم توجه به انگاره‌ها، هویت‌ها و منافع، تمامی آنها را تابعی از خردگرایی سودانگار می‌بیند (Kubalkova, 2000: 677).

ونت بر این باور است که این منطق خودیاری است که هویت و منفعت را ثابت فرض کرده و توجه خود را معطوف به رفتار نموده و از فهم ساختار عاجز است. لیکن به این مهم تفتن نمی‌ورزد که این خودیاری نیست که هویت و منفعت را ثابت فرض می‌کند بلکه نگاه مادی‌گرایانه به این مقوله است که با مادی فرض کردن ابعاد هستی و کنشگران آن و خودبسندگی دیدن قوانین آن به عالم طبیعت، از یک سو روابط علی را منحصر به پدیده‌های مادی می‌بیند و از سوی دیگر کنشگران اجتماعی را محدود به امور مادی می‌سازد و در نهایت قادر نیست متعلق انگاره‌ها را از قلمرو مادی فراتر فرض نماید. از اینرو هم محتوای خردگرایی را ترجمه مادی می‌کند و هم منفعت و هویت را بر مدار مادی‌گرایانه سود - هزینه مادی تفسیر می‌نماید.

انگاره‌گرایی علاوه بر اینکه در معرض خطر نوعی ایده‌آلیسم معرفتی است، که خود بدان توجه داشته و با رئالیسم انتقادی سعی می‌کند از آن بگریزد، در نهایت به نوعی ایده‌آلیسم سیاسی می‌انجامد با این تفاوت که تلاش می‌نماید تا ایده‌آلیسم خود را بر تحلیل علمی مبتنی سازد. بدین معنا که نهایت تحلیل آن اینست که نوع خاصی از انگاره عرصه بین‌الملل را منازعه‌آمیز می‌سازد از اینرو «دیده‌ها را باید شست». حال آنکه توصیه‌های ایده‌آلیستی اینگونه، امتحان خود را در عرصه بین‌الملل پس داده است.

۲ - همچنان که جریان غالب ماهیت «منفعت» و «هویت» را ثابت فرض نموده و از آن عبور می‌نمود، انگاره‌گرایی نیز ماهیت انگاره را ثابت فرض کرده است. انگاره‌گرایی با توجه نمودن به «انگاره» به عنوان عامل معنابخش، بلکه تکوین بخش، عناصر مادی اهتمام خود را بر شناخت چگونگی فرایند اجتماعی شدن انگاره متمرکز ساخت. همچنان که در تحلیل سیاست بین‌الملل تلاش نمود تا نشان دهد که ذات ساختار آنارشی‌گونه نظام بین‌الملل، اقتضای عوامل منازعه برانگیز این نظام همچون خودیاری را ندارد. بلکه نوع نگاه و انگاره‌های بشری است که این ذات را بدان جهت سوق می‌دهد. بر این اساس مدعی گردید که چنانچه انگاره‌های منازعه برانگیز که در ساخت هویت و منفعت نقش دارد به انگاره‌های غیرمنازعه برانگیز تبدیل شود، وضعیت متفاوت می‌شود. با این وجود آنچه این رویکرد قادر

به تحلیل آن نیست این واقعیت است که «چه چیز یک انگاره را به سمت نوع خاصی از کنش سوق می‌دهد که منازعه انگیز است؟» به تعبیر دیگر ظرفیت توان تحلیلی انگاره‌گرایی برای تبیین پرسش‌های اساسی از این دست محدود است که عامل منازعه برانگیز بودن یک انگاره یا نظام انگاره‌های بین‌الذهانی و یا نظام معنایی اجتماعی خاص چیست؟ چرا یک نوع انگاره منازعه برانگیز شده و نوعی دیگر همکاری جویانه و یا رقابتی می‌گردد؟ در صورتی که نقطه تمرکز تحلیل روابط و سیاست بین‌الملل بر فهم این مهم استوار است. صرف احاله بر فرهنگ، گفتمان، ایدئولوژی، سنن اجتماعی، قواعد، هنجارها، و یا اموری از این دست، و آنها را علت منازعه برانگیز یا همکاری جویانه بودن انگاره‌ها دانستن، به نوعی فرار از تحلیل است، چرا که این سؤال پیش می‌آید که ریشه اینکه بعضی فرهنگ‌ها و ایدئولوژی‌های خاص و یا سایر عناصر منازعه برانگیز بوده و برخی دیگر صلح طلب می‌باشند، چیست؟ اگر پاسخ معطوف به نوع انگاره‌های آن فرهنگ و ایدئولوژی گردد که دور پدید می‌آید، زیرا بنابر نگاه انگاره‌گرا، انگاره‌ها خود برساخته نظام بین‌الذهانی اجتماع خاص می‌باشند، و اگر به امر دیگری محول می‌شود آن امر چیست؟ و همان می‌تواند مبنای تحلیل سیاست بین‌الملل قرار گیرد.

انگاره‌گرایی بر مادی‌گرایی خرده می‌گیرد که چرا هویت و منفعت را امری ثابت فرض کرده و فرایند تکوینی آن تحت تأثیر انگاره‌ها را نادیده می‌گیرد. لیکن این اشکال بر انگاره‌گرایی نیز وارد است که چرا «انگاره» را امری ثابت فرض می‌کند که غیر قابل بحث است. اینکه برخی انگاره‌ها یا نظام‌های بین‌الذهانی انگاره‌ساز ذاتاً منازعه برانگیزند و برخی ذاتاً صلح طلبند، انگاره‌گرایی را با همان چالشی روبرو می‌سازد که جریان غالب توسط انگاره‌گرایی با آن به چالش کشیده شد و آن ثابت فرض کردن مؤلفه‌هایی است که شناخت ماهیت آن نقطه کانونی تحلیل است. انگاره‌گرایی به خوبی فرایند برساخت اجتماعی انگاره‌ها را توضیح می‌دهد همچنان که در تشریح مکانیسم تأثیر انگاره‌ها بر معنایی یا برساخت معنایی مؤلفه‌های مادی توانمند است اما قادر نیست فرایند متنوع شدن انگاره‌ها و مؤلفه‌هایی که موجب برساخته شدن انگاره‌های مختلف گردیده را توضیح داده و تأثیر آن

عناصر بر خصمانه یا همکاری جویانه شدن انگاره‌ها یا نظام‌های بین‌الذهانی را تحلیل نماید. به دیگر سخن انگاره‌گرایی مرکز ثقل تحلیل بحث روابط بین‌الملل را رها ساخته است و آن پاسخ به این پرسش است که اساساً چه مؤلفه‌ای باعث برساخت انگاره‌های منازعه برانگیز گردیده و یا منجر به شکل‌گیری نظام‌های بین‌الذهانی خاص که انگاره‌های منازعه برانگیز را برمی‌سازند می‌شود؟ از اینرو مشاهده می‌گردد که سازه‌نگاری با تمام توان تحلیلی خود، آنجا که به تبیین علل منازعه می‌رسد، گرفتار چهارچوب فهم ثابت خود از آنارشی می‌گردد. بدین معنا که با نگاه ونت یک برداشت خاص از آنارشی منازعه برانگیز است اما سایر برداشتها می‌تواند همکاری جویانه یا رقابتی باشد. لیکن آنچه این نگرش نمی‌تواند توضیح دهد این واقعیت است که چرا این نوع برداشت خاص از آنارشی به تعارض منافع انجامیده و منازعه برانگیز می‌گردد؟

تمامی ناتوانی‌های تحلیلی فوق ریشه در مادی‌گرایی آشکار یا پنهان این نظریات دارد و نکته قابل توجه اینست که التزام نظریه‌های روابط بین‌الملل به سکولاریسم، آنان را گرفتار در دام این مادی‌گرایی نموده است که خلاصی از آن امکان پذیر نیست. این نکته‌ای است که بارنت به آن توجه کرده و می‌نویسد: مفاهیم مرکزی سازه‌نگاری مانند هویت، ارزشها، هنجارها و باورها بر اساس سکولاریسم درک شده است (Snyder, 2010: 210). اما این معضل تنها منحصر به سازه‌نگاری نبوده بلکه تمامی نظریات انتقادی را در بر می‌گیرد. به تعبیری «تا زمانی که منتقدان سکولاریسم از چارچوبهای هویت‌محور و چرخشهای زبان‌شناختی برای فهم دین بهره می‌گیرند، بدیل‌هایی را در اختیار قرار می‌دهند که بجای ارائه رهیافت‌های انتخاب استراتژیک بیشتر تحت تأثیر ایدئولوژیهای سکولاریستی هستند» (Mitchell, J. 2008: 883).

نتیجه گیری

حاکمیت اقتدارورزانه سکولاریسم علمی و عملی بر حوزه مطالعات کلان روابط بین الملل یکی از موانع اساسی آزاداندیشی در عرصه تحلیل سیاست بین الملل بوده است. این حاکمیت در دو بعد اساسی قابل تبیین است:

بعد نخست آنکه با انکار دین به عنوان پدیده‌ای اجتماعی و تأثیرگذار باعث گردیده است تا توان تحلیلی این حوزه از دانش بشری نسبت به حضور دین در مناسبات کلان عرصه بین الملل و تحلیل علت و فهم رفتار آن با چالش اساسی مواجه گردد. افزون بر آن با نادیده گرفتن دین به عنوان منبع معرفتی، دست معرفت بشری را از تحلیل منابع و آموزه‌های اسلامی به عنوان یکی از منابع شناخت واقعیات و مناسبات عرصه بین الملل کوتاه ساخته است.

بعد دیگر آنکه با سیطره بخشیدن به نگاه مادی‌گرایانه در این حوزه تحلیلی، اعم از مادی‌گرایی غلیظ جریان غالب، و یا نگرش مادی‌گرایی رقیق انگاره‌گرایی، باعث شده است تا نقصان‌های تحلیلی در تبیین واقعیات موجود، و چالش‌های اساسی در نظام تحلیلی این حوزه از معرفت بشری پدید آید. این نوشتار با تشریح ناتوانی‌های عینی نظریات متعارف در تحلیل واقعیات تلاش نمود تا نشان دهد که نگرش مادی‌گرایانه و دین‌گریزانه به روابط بین الملل، کانون نقصان‌های تحلیلی این قلمرو را پدیدار ساخته است. همچنین با تشریح چالش‌های نظری و معرفتی این حوزه، به نقد انگاره‌گرایی بر مادی‌گرایی جریان غالب پرداخته و در گام بعد با نقد انگاره‌گرایی در صدد برآمد تا نشان دهد که این نگرش نیز با گرفتار شدن در پیش فرض‌های مادی‌گرایانه، خود دچار مادی‌گرایی رقیق گشته و قادر نیست تا از بن بست‌های فکری ناشی از سیطره مادی‌گرایی بر این حوزه خلاصی ورزد.

منابع:

- اسنایدر، جک. (۱۳۹۳). **دین و نظریه روابط بین الملل**. سیدعبدالعلی قوام، رحمت حاجی مینه، تهران: علم.
- آکاریا، آمیتاو و بری بوزان. (۱۳۸۹). **نظریه غیرغربی روابط بین الملل، دیدگاه‌هایی در- باره آسیا و فراسوی آن**. علیرضا طیب، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- پالمر، ریچارد. (۱۳۷۷). **علم هرمنوتیک**، محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: هرمس.
- جمعی از نویسندگان با نظارت علمی محمد تقی سبحانی. (۱۳۹۰). **آئین عرفی جستارهایی انتقادی در بنیادهای سکولاریسم**. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- جمعی از نویسندگان. (۱۳۹۳). **سکولاریسم از ظهور تا سقوط**، سید رحیم راستی تبار و دیگران. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- گریفیتس، مارتین. (۱۳۹۱). **نظریه روابط بین الملل برای سده بیست و یکم**. علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- لیتل، ریچارد. (۱۳۸۹). **تحول در نظریه‌های موازنه قوا**. غلامعلی چگنی‌زاده، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- لینکلینتر، اندرو (۱۳۸۵). **چالش علم و سنت**، بهرام مستقیمی. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ونت، الکساندر. (۱۳۸۴). **نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل**. حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- Acharya, Amitav & Barry Buzan(ed). (2010). **Non-Western International Relations Theory: Perspectives on and beyond Asia**. New York. Rutledge.
- Armstrong, H. F. (1956). "Neutrality: Varying Tunes". *Foreign Affairs*. (1956-7). 35.
- Barbour, Ian. (2000). **When Science Meets Religion**. London. SPCK.
- Berger, Peter. L. (1996). "Secularism in Retreat". **The National Interest**, No. 46 (Winter 1996/97), pp. 3-12

- Berger, Peter. L. (1967). **The Sacred Canopy: Elements of a Sociological Theory of Religion**. Garden City, NY: Doubleday
- Berger, Peter, ed. (1999). **The Desecularization of the World: Resurgent Religion and World Politics**, Grand Rapids, WI: Wm. B. Eerdmans/Ethics and Public Policy Center.
- Buzan, Barry & Little, Richard. (2000). **International Systems in World History: Remaking the Study of International Relations**. Oxford. Oxford University Press.
- Carr, Edward Hallett. (1946). **The Twenty Years' Crisis**. London. Macmillan.
- Cox, Robert. (1986). "Social Forces, States and World Orders: Beyond International Relations Theory". in Robert Keohane (ed.). **Neorealism and its Critics**. New York. Columbia University Press.
- Cox, Robert W. (1997). **The New Realism: Perspectives on Multilateralism and World Order**. New York. United Nations University.
- Dilthey, Wilhelm. (1961). **Pattern and Meaning in History**. New York. Harper and Brothers.
- Elman, Colin and Miriam Fendius Elman, ed. (2003). **Progress in international relations theory: Appraising the field**, Cambridge, MA: MIT Press.
- Juergensmeyer, Mark. (1993). **The New Cold War: Religious Nationalism Confronts the Secular State**, Berkeley and Los Angeles: University of California Press.
- Kubalkova, V. 2000. "Towards an International Political Theology". **Millennium: Journal of International Studies**, 29 (3): 675-704.
- Lapid, Yosef. (1989). "The Third Debate: On the Prospects of International Theory in a Post-positivist Era". **International Studies Quarterly**. 33. September.
- Mitchell, J. 2008. "A Reply to My Critics". **Journal of Politics**, 70 (3):880-883.
- Pettman, R. (2004). **Reason, Culture, Religion: The Metaphysics of World Politics**. New York. Palgrave Macmillan.
- Rush, Fred. (2005). **Critical Theory**. Cambridge. Cambridge

University Press.

- Schweller. R. L. and W. C. Wohlforth. (2000). "Power Test: Evaluating Realism in Response to the End of the Cold War." **Security Studies**. 9 (3): 60-107.
- Scott, Len. (2012). "Should We Stop Studying the Cuban Missile Crisis?". **International Relations**. 2012. 26.
- ShakmanHurd, Elizabeth. (2008). **The Politics of Secularism in International Relations**. Princeton. Princeton University Press.
- Smith, Steve. (2000). "The discipline of international relations: still an American social science?". **British Journal of Politics and International Relations**. Vol. 2. No. 3. October.
- Snyder, Jack L.(ed). (2011). **Religion and International Relations Theory**, New York, Columbia University Press.
- Stark, Rodney. (1999). "Secularization, R.I.P." **Sociology of Religion**, Vol. 60, No. 3, pp. 249-273
- Tamimi Azzam,John L. Esposito. (2000). **Islam and Secularism in the Middle East**, C. Hurst & Co. Publishers.
- Viotti Paul R., Mark V. Kauppi. (2012). **International Relations Theory**, Longman, Pearson. fourth Edition.
- Wæver, Ole. (1998). "The Sociology of a Not So International Discipline: American and European Developments in International Relations". **International Organization**. 1998. vol. 52. no. 4.
- Waterhouse, Eric. (1921) "Secularism", in James Hastings **The Encyclopedia of Religion and Ethics**, New York: Charles Scribner's Sons, vol. 11, p. 348.
- Wilson, Edward O. (1975). **Sociobiology: The New Synthesis**. Cambridge. Harvard University Press.